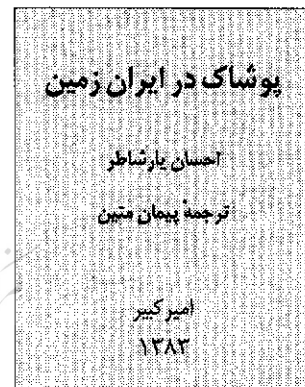


معرفی‌های اجمالی

پوشاک در ایران زمین، احسان یارشاطر، ترجمه پیمان متین،
امیر کبیر، ج ۲، ۱۳۸۳.



باور پرزبان بر این است که وظیفه فقیه بیان حکم است و نه تبیین موضوع. این باور فقیه را ناخودآگاه به دنیای اگرها و فرض‌ها می‌کشاند و عملاً فقه را تبدیل به کوفتن آب در هاوان می‌سازد. حکمی را که بیان می‌کند موضوع محقق ندارد و موضوعی که وجود دارد حکم ندارد. ناکارآمدی که امروزه آفت فقه و اجتهاد شده زائیده همین فاصله گرفتن پیوسته فقیه از شناخت و تبیین موضوع است. انحصار کار فقیه در میان حکم و گریز آن از شناخت موضوع نه تنها روز به روز وی را در دنیای فرض‌ها و اگرها گرفتارتر می‌سازد بلکه می‌توان گفت در فهم و درک حکم نیز به بیراهه سوق می‌دهد. همین مورد موضوع کتاب یعنی پوشش می‌تواند مثال خوبی برای این مقصود باشد. بگذار آن را در شکل پرسشی مطرح کنیم تا نکته نهفته آن روشن‌تر شود؛ یک فقیه و مستنبط از حجاب - که در باورش مورد تأکید بسیار دین است - چه مصداقی را در ذهن خود تصویر می‌کند، آیا هیچ می‌اندیشد که به هنگام صدور مستندات حکم چه شکلی از این مصداق در جامعه آن روز وجود داشت و این مستندات ناظر بر کدام گونه از پوشش بودند، آیا هیچ می‌پندارد که مقوله‌هایی از این دست که روابط تنگاتنگی با ذوق و سلیقه، فرهنگ‌ها و آداب ملی، طرز تلقی یا آگاهی یا ذوق حاکمان و قدرتمندان مناطق و ده‌ها عامل ریز و درشت دیگر دارد، هرگز در برابر یک کلیت و فراگیری سر تسلیم فرود نمی‌آورد و همواره در پیوند با محیط خود است؟ فقیهی که هیچ نمایی از نوع پوشش عرب جاهلی، ملل مجاور و در تعامل با جامعه قرن نخست اسلامی و بخصوص ایران باستان و ایران معاصر و شکل‌گیری فرهنگ اسلامی در قرن نخست در ذهن ندارد چگونه می‌تواند آیات و روایات مورد استناد در مقوله پوشش دینی را به درستی درک کند؟

اگر در قرار گرفتن کتاب فوق در قلمرو موضوعی این مجله چیزی جز این وجود نداشته باشد که دو موضوع لباس روحانی و پوشش زنان مسلمان از جمله مباحث این کتابند، برای چنین پیوند و ارتباطی دلیلی قانع‌کننده و یاد دست کم بهانه‌ای درخور دفاع است، بگذریم که برای طرح موضوع دیگری که در قلمرو اجتهاد و استنباط تذکر آن از مقوله‌های جدی و اجتناب‌ناپذیر است می‌تواند نیز بهانه‌ای درخور باشد. طرح این موضوع اخیر برای من از آن دو مقوله فوق پر اهمیت‌تر و ناچارتر می‌نماید و به همین انگیزه نخست به آن می‌پردازم و سپس دو مقوله یاد شده را مطرح و نکته‌هایی را در ارتباط با آن خواهم نگاشت.

باوری در ادبیات اجتهاد و استنباط وجود دارد که در دور ساختن فقه از صبغه عمل‌گرایی و واقعیت‌نگری نقش جدی دارد و فقه را که باید پاسخگوی نیازها و پرسش‌های روزمره باشد به قلمرو وجود ذهنی صرف کشانده و عملاً آن را ایزاری برای تمرین ذهن جهت حصول ملکه اجتهاد تبدیل نموده است. این

عنوان هیچ مقاله‌ای در این مجموعه مقالات دیده نمی‌شود اما در چندین جای کتاب بدان اشاره‌هایی شده است، در صفحه ۱۴۸ می‌خوانیم:

«بر روی چند کوزه شراب نقاشی شده و رنگارنگ در کاخ جوشن الخاقانی، تصاویری از شیخ‌ها و ملایان دیده می‌شود. لباس مذهبی آنان شامل دوش اندازی راه‌راه یا عبایی است که روی ردهای بلند و آراسته پوشیده شده است، به انضمام باشلقی شبیه «بالا کلاها» که سر و گردنشان را می‌پوشاند. قبای منقوش بر کوزه‌ای جلادار در بین‌النهرین ردایی است بلند با باشلقی نوک تیز همراه با پوششی بلند که معتقدند باید متعلق به یک زاهد باشد. از طرفی وجود گوشواره در تصویر احتمالاً نشانگر زن بودن صاحب تصویر است. شکی نیست که تصویر نقش بسته بر روی جام جلاداری در مصر فاطمیّه متعلق به حدود اوایل قرن ۶ق/ ۱۲م یک روحانی است که ردایی بلند و آراسته با آستین‌های گشاد و باشلقی نوک تیز پوشیده است.»

به نظر می‌رسد احتمالی را که نویسنده مدخل در خصوص تصویر منقوش بر کوزه جلادار بین‌النهرین در مورد زن بودن تصویر به دلیل وجود گوشواره داده است احتمال دقیقی به نظر نمی‌رسد، زیر سوراخ کردن گوش مردان و وجود آویزه بر آن در جامعه عربی در پاره‌ای از دوره‌ها متداول بود و روایاتی هم در خصوص استحباب آن در السنه متدینان وجود داشت؛ بنابراین داشتن گوشواره نمی‌تواند به تنهایی چنان احتمالی را ایجاد کند. در صفحه ۲۲۸ و ۲۳۹ به موضوع لباس روحانیت در جریان سیاست رضا شاه مبنی بر لزوم اتخاذ سبک غربی در پوشش ایرانیان، اشاره کرده می‌نویسد:

«فقط روحانیون، شامل استادان مدارس، طلاب دینی و زعمای سایر مذاهب به رسمیت شناخته شده، از این حکم که در روز اول فروردین ۱۳۰۸ش / ۲۱ مارس ۱۹۲۹م در شهرها و یک سال بعد در دهات و مناطق روستایی اجرا گردید، معاف بودند... مردان رفته رفته به کلاه پهلوی عادت کردند. از آن جا که همچنان صدای مخالفت و روحانیت مسلمان که اغلب در امور محلی نفوذی بسزا داشتند، خصوصاً در بین طبقات عامه اجتماع بیش از پیش به گوش می‌رسید، سرانجام دولت تصمیم به جلب رضایت روحانیون و الا مقام در قم گرفت، با استناد به این تدبیر که حرمت و عزت عمامه نباید با بستن آن از سوی افراد نالایق و بی‌سواد به خطر افتد... در ۱۶ تیر ۱۳۳۴ش [درست آن ۱۳۱۴] / ۸ ژوئیه ۱۹۳۵م حکم کابینه به سرگذشتن این کلاه را برای تمام مردان اجباری ساخت و... این دستور که به شدت اعمال می‌شد مقاومت‌های زیادی را خصوصاً در استان‌ها

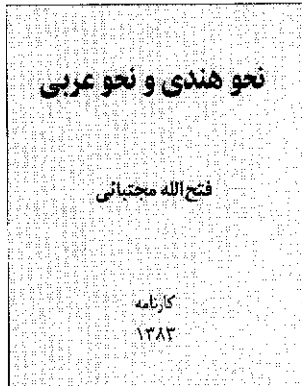
آیا این دوری او را بر آن نمی‌دارد که ذهنیت محیط تربیتی خود را به گذشته تعمیم دهد و مثلاً در عربستان عصر صدور مستندات حکم، زنان را با چادری تصویر کند که عمر آن در شکل کنونی اش تا قبل از دوران صفویه کشش ندارد، در این صورت تفسیر وی از مستندات حکم استنباطی خود چقدر می‌تواند درست باشد و یا قابل تعمیم به جوامع غیر ایرانی باشد؟

پس می‌توان مدعی بود که فقیه تا زمانی که در باور جاری در قلمرو استنباط یعنی این که «وظیفه وی بیان حکم است و نه تبیین موضوع» مانده باشد، در واقع نه شناخت درستی از حکم به دست آورده و نه بیان درستی از آن کرده است و بدیهی است که فرجام چنین روندی، فاصله‌گیری پیوسته فقه از زندگی روزمره مردم و گرفتار شدن در دنیای تنگ اگرها و فرض‌ها خواهد بود.

با این پی‌ریزی‌ها روشن شد که موضوع کتاب نه تنها در میدان کتب موضوعی مجله قرار می‌گیرد که بلکه داده‌هایی از این دست از ابزار نخستین و حتمی در حوزه اجتهاد و استنباط است و فقیهان باید این قبیل آگاهی‌ها را داشته باشند تا بتوانند درست درک کنند و صحیح بیان کنند و بار سنگین تبیین حکم مکلفان را به مقصد برسانند. این آن نکته‌ای است که آن را در آغاز نوشتار یادآور شدیم. پیش از پرداختن به دو موضوع خاص که از مباحث کتاب و نیازمند تأمل است یادآور می‌شوم که کتاب پودشاک در ایران زمین از سلسله مقالات دانش‌نامه ایرانیکا است که زیر نظر احسان یارشاطر به انگلیسی تدوین شده و به همت شماری از مترجمان با همت زیر عنوان گوناگون در شکل کتاب‌های مستقل از سوی امیرکبیر نشر یافته است. همه پنج مجلدی که تاکنون نشر یافته خواندنی و مفیدند و به طور طبیعی نیازمند معرفی و گاه نقد و بررسی اند. آنچه در این نوشتار مورد توجه است جلد نخست آن مجموعه است و انتخاب آن هم به همان دلیل یا دست کم بهانه‌ای است که نخست یادآور شدم. این جلد که به همت آقای پیمان متین و با مقدمه آقای علی بلوکباشی و به یاری شماری از فرهیختگان که آقای متین را در بهتر ارائه کردن ترجمه یاری کرده‌اند نشر یافته است و در مجموع بیست و هشت فصل یا به تعبیر دیگر مدخل و زیرمدخل دارد و از پنج ضمیمه برخوردار است که دو ضمیمه آن یعنی مقاله عبا و مقاله عمامه پیوندی استوارتر با این نوشتار دارد. مترجم مقالات با توجه به پیشینه‌ای که در تدوین چندین فرهنگ‌نامه انگلیسی-فارسی و نیز همکاری علمی با دائرةالمعارف بزرگ اسلامی دارد، خواننده را به درستی برگردان مقالات مطمئن می‌سازد.

لباس روحانیت از جمله دو موضوعی است که در پی بررسی آن و نگاه به چگونگی نگرش کتاب به آن بودیم. گرچه با این

نحو هندی و نحو عربی، فتح‌الله مجتبائی، نشر کارنامه، تهران، ۱۳۸۳، ۱۹۰ ص.



بیست سال پیش از این که دو کتاب ارزشمند دربارهٔ سیبویه^۱ را مطالعه می‌کردم بر این نکته تأمل برانگیز اشراف یافتم که مهمترین مسأله در تاریخ نحو عربی ریشهٔ پیدایش آن است. ممکن است بگویید نحو عربی از زبان عربی پدید آمده و عرب بدوی به صرافت خاطر قواعد را [که بعداً تنظیم و تألیف شد] درست به کار می‌برده است. بلی تقریباً این صحیح است، اما سؤال از نحوهٔ پیدایش و تألیف و تدوین نحو عربی است و سؤال مهمتر الگویی است که بر اساس آن نحو عربی ساخته شده است. این را هم بگویم که ادیب برجسته‌ای همچون طه حسین با بصیرت و دانش و نیز قریحهٔ تیز نقادی‌ای که داشته بلاغت عربی را متأثر از بلاغت یونانی می‌داند و به این نکته نیز سال‌ها پیش برخورده و به قلم آورده بودم.^۲

اکنون از زبان و قلم یک دانشمند زبان‌شناس و محقق ملل و نحل که بر چند زبانی به طرز علمی و ادبی احاطه دارد می‌شنویم که ساختار نحو عربی متأثر از نحو هندی است و آن قدر شواهد قانع‌کننده بر این دعوی آورده‌اند که هر مطالعه‌کنندهٔ منصفی را دست‌کم به تأمل در پیش‌دآوری‌ها وامی‌دارد. هر گاه مؤلف ساختار علم نحو عربی را متأثر از زبان‌های ایرانی می‌انگاشت - که چنین فرضیه‌ای در بعضی اذهان بوده است - باز به اصطلاح قریب‌المخرج یا قریب‌المأخذ یا قابل‌هضم تر می‌بود، اما نکته این است که خود زبان‌های ایرانی و هندی منشأ مشترک دارند و ظاهراً تنظیم نحو فارسی در زمان ساسانیان نیز ملهم از هندی بوده است هر چند به این معنا تصریح نکرده‌اند.

نکته‌ای را هم پیش از نقل عناوین مباحث و بعضی عبارات کتاب مورد بحث عرض کنم و آن ارتباط هند (در معنای وسیعش شامل پاکستان و بنگلادش و سیریلانکا و هندوستان امروز) با دنیای عرب قبل از اسلام و همچنین قرون اولیه است، به طوری که معرب بعضی کلمات هندی حتی در قرآن نیز به چشم

برانگیخت. در یک واقعه مشهور، گروهی از مسلمانان به رهبری ملائی صریح‌اللهجه‌ای به نام شیخ تقی بهلول در مسجد گوهرشاد مشهد بست نشستند که در آن‌جا مورد حمله نیروهای امنیتی قرار گرفت و تعدادی از مردم کشته شدند.

از قسمت نخست این نوشته چنین به دست می‌آید که استثنا روحانیون از عموم قانون تغییر لباس در دو مرحله انجام گرفته است، ولی ظاهراً یک مرحله بیشتر نبود و در همان یک مرحله البته با دایره‌ای محدود چنین استثنایی مطرح شد. نکتهٔ دیگر آن که حادثهٔ مسجد گوهرشاد مربوط به تغییر لباس مردان نبود، بلکه موضوع حجاب زنان و تعدی به آنان بود که داستان مزبور را به وجود آورد گرچه موضوع تغییر لباس مردان هم در تداوم موضوع بدان ضمیمه گشت و نکته سوم آن که رهبری حرکت یاد شده با شیخ تقی بهلول نبود، بلکه علمای مشهد به طور عموم در آن مشارکت داشتند و گر خور دن حادثهٔ مزبور با نام شیخ بهلول از آن جهت بود که شیخ بهلول واعظی مشهور بود و در آن ایام در مجمع متحصنان به سخنرانی می‌پرداخت و روز حادثه نیز او سخنرانی کرده بود.

در صفحه ۲۷۵ یادآور می‌شود که «در آعه و دستار (عمامه) جامه ویژه حکام شرع (فقها) و قضات اسلامی بوده است». در صفحات ۳۸۰، ۳۸۳ و ۳۸۴ گذرا به نعلین، قبا و شال به عنوان لباس روحانی اشاره دارد. در ضمیمه چهار که به قلم حامد الگار نوشته شده مبحث عبا مطرح شده و در ضمیمهٔ پنج باز هم از سوی همان قلم موضوع عمامه یادآوری شده است. حامد الگار یادآور می‌شود که در ایران عبا منحصر به طلاب علوم دین است [ص ۴۵۱]. این نظریه گرچه امروزه مصداق دارد. ادر گذشته چنین نبود و افراد دیگر به خصوص اشراف و بزرگان نیز به مناسبت‌های گوناگون و با انگیزه‌های مختلف از آن بهره می‌گرفتند. البته الگار در ادامه این دیدگاه را اصلاح می‌کند و یادآور می‌گردد که در قرن نوزده و اوایل قرن بیستم همهٔ مردان جامعه عبا می‌پوشیدند. وی در مقاله عمامه متذکر می‌شود که بی‌تردید زیربنای تمایل علما به عمامه‌های بزرگ و پرچین حدیثی است مبنی بر این که هر دور عمامه نوری جدید در قلب صاحب آن می‌تاباند [۴۵۷] که به نظر می‌رسد چنین دادرسی‌های محکم جای تأمل دارد. وی در توجه مسلمانان به ویژه علما به عمامه به احادیث نقش پررنگ‌تر و جدی‌تر می‌داد که این نیز خالی از تأمل نیست. در مجموع این کتاب خواندنی و مفید است.

محمدعلی سلطانی

ترتیب حروف بر حسب مخارج در الکتاب سیبویه هم دیده می‌شود و سیبویه اگر خلیل را سازنده یا آورنده این ترتیب می‌دانست طبعاً بدین معنا اشاره می‌کرد. ترتیب و توالی حروف و گروه‌بندی اصوات ... در کتاب سیبویه با آنچه از قول خلیل در مقدمه کتاب العین آمده یکسان نیست بلکه به مراتب دقیق‌تر و به اصول و قواعد آواشناسی هندی نزدیک‌تر است و چنین برمی‌آید در این مورد خلیل و سیبویه هر یک جداگانه به بررسی و بسط و تکمیل مطالب که به آنها رسیده است پرداخته‌اند (ص ۵۵ و ۵۶).

* بیرونی پس از اشاره به همانندی علامت‌هایی که عروضیان هندی برای هجاهای ثقیل و خفیف به کار می‌برند با علامت‌هایی که خلیل بن احمد برای عروض عربی قرار داده با خبر بودن او را از قواعد عروض هندی ممکن می‌شمارد (ص ۵۶ به نقل از فی تحقیق ماللهند، ص ۱۰۶).

* چهار تن از نخستین استادان دانشمند علم قرائت و نحو عربی همه از موالی بودند (ص ۶۱). حلقه رابط میان مراحل اولیه تکوین علم نحو در میان مسلمانان و آنچه هندوان در این موضوع حاصل کرده بودند محیط فکری و فرهنگی ایران و موازات علمی و آموخته‌های موالی ایرانی بوده است (ص ۶۳). در ایرانی بودن سیبویه تردید نیست و خلیل بن احمد نیز بنا به روایتی که به حمزه اصفهانی می‌رسد تبار ایرانی داشته است (ص ۶۲). جلال همائی بر نکته مورد بحث تأکید داشته است (ص ۶۵).

* خلیل بن احمد در تنظیم کتاب العین هیچ یک از دو ترتیب شناخته شده در آن روزگار (موضوعی، ابثشی) را به کار نگرفت، بلکه اساس آن بر مخارج حروف است (ص ۷۲). همانندی تقسیمات حروف بدان گونه که نزد خلیل و سیبویه دیده می‌شود با گروه‌بندی حروف در نحو و تجوید هندیان تنها از جهت ترتیب بر حسب مخارج حروف نیست، بلکه از جهت چگونگی ادای آنها نیز یکسان تنظیم شده‌اند (ص ۹۲).

* در زبان سنسکریت کلمه ویدهی (Vidhi) نیز مانند «نحو» تازی هم به معنای طرز و روش است هم به معنای دستور و قاعده و هم اصطلاحی است که بر قواعد زبان اطلاق می‌شود (یونانیان علم قواعد زبان را گراماتیکه و تخنه می‌نامیدند که اولی به معنای علم حروف و دومی به معنای فن و صنعت و مهارت است). همانندی دو اصطلاح هندی و تازی از لحاظ معنا و کاربرد چنان است که گویی یکی ترجمه دیگری است (ص ۱۰۴).

* در کتاب‌های صرف و نحو عربی صرف صیغه‌های افعال معمولاً از سوم شخص شروع و به اول شخص ختم می‌شود در کتاب‌های صرف و نحو زبان سنسکریت نیز نخست غایب سپس

می‌خورد (زنجبیل، کافور)؛ پس عجب نیست اگر به نحوی از انحا ساختار نحوی زبان‌های هندی نیز ولو در حد بسیار خفیف در زبان اعراب اثر گذارده باشد. البته در کتاب مورد بحث ما صحبت از علم نحو عربی و تأثر آن از سانسکریت است نه تأثیرپذیری زبان عربی از سانسکریت. اما به عنوان یک مطلب استحسانی و از باب تقریب ذهن به این مسأله اشاره نمودم. کسانی که خواستار ارتباط تاریخی دنیای هندی و دنیای عربی قبل از اسلام و در صد اسلام باشند می‌توانند کتاب «العرب والهند فی عهد الرسالة» تألیف قاضی اطهر مبارکپوری، ترجمه عبدالعزیز عزت عبدالجلیل به عربی را ملاحظه نمایند (الهیة العامة المصرية للكتاب، ۱۹۷۳ م). عنوان کلی کتاب به این صورت است:

۱. زمینه‌های تاریخی از بلخ و بخارا تا بصره و بغداد؛
 ۲. آواشناسی: ترتب حروف هندی و تقسیم‌بندی آنها؛
 ۳. همانندی‌ها در تعریفات، اصطلاحات و طرح قواعد.
- اینک نکات مهم:

* نظریه تأثیرات یونانی در اولین مراحل شکل‌گیری علم نحو در عالم اسلامی ... ناپذیرفتنی است [زیرا] نمی‌توان گفت نخستین نحویان ... با زبان و قواعد زبان‌شناسی یونانی ارتباط و آشنایی داشته‌اند (ص ۲۴).

* در ابواب مختلف کتاب سیبویه و نیز در مقدمه کتاب العین خلیل بن احمد غالباً در تشریح اندام‌های گفتار، چگونگی ادای اصوات ... به نکات و دقایقی اشاره شده که در جهان غرب تا سده‌های اخیر ناشناخته بوده و تنها پس از آشنایی با قواعد و دستور زبان سنسکریت از آنها باخبر شده‌اند (ص ۲۶).

* چند صد سال پیش از آن‌که یونانیان به تحقیق در موضوعات زبان‌شناسی بپردازند و ضبط و تنظیم قواعد زبان خود را آغاز کنند در هند علم تجوید و قرائت و داها و دستور زبان سنسکریت به کمال خود رسیده بود ... و طبعاً با گسترش تبلیغات بودائی شان به خراسان و آسیای مرکزی ... علوم و معارف هندی در این نواحی نیز رواج و رونق گرفته بود (ص ۵۱).

* جان هی وود در کتاب «فرهنگ‌نویسی عربی» به همانندی ترتیب حروف در کتاب العین خلیل بن احمد با ترتیب حروف در کتاب‌های نحو و لغت هندوان اشاره دارد ... چون خلیل کتاب العین را در خراسان و با همکاری یکی از مردم آن جا (لیث بن مظفر) تألیف کرده و خراسان در آن روزگار دروازه هند بوده است (ص ۵۴). باید توجه کرد که در همان زمان میان ایران و هند روابط بازرگانی و فرهنگی از راه‌های دیگر نیز برقرار بوده است. در مدرسه جنیدشاپور علوم هندی تدریس می‌شد (ص ۵۵).

جستاری در آثار سامر اسلامبولی

درآمد

بیشترین دانشیان اهل سنت در گذشته و حال به هنگامه تعامل با قرآن و سنت - بنا به علل و عوامل مختلف تاریخی و به ویژه تحت تأثیر انگاره‌های سلف خویش - دیدگاه‌هایی را بیان داشته‌اند که امروزه کاستی‌ها و ناراستی آنها به دست محققان خودشان در حوزه‌های گوناگون علوم اسلامی آشکار می‌شود. البته این سخن به این معنا نیست که در گذشته آنان کسی وجود نداشته که به دیده تردید و از نگره نقد به این نظریات نگریسته باشد، بلکه برخی از نقدهای امروزین ریشه در همان نگره‌های پیشین داشته و دستمایه نقد خود را از رهاورد بیان و بنان آنها برگرفته‌اند. آقای سامر اسلامبولی - از نویسندگان معاصر سوری - از زمره نویسندگانی است که به هدف روشنگری نسل جوان امروز و آینده جهان اسلام همواره در تألیفات خود، انگاره‌های پیشینیان و طرفداران امروزین آنها را در حوزه مسائل قرآنی - حدیثی و موضوعات وابسته به معرفت دینی از تیغ نقد خویش گذرانده، تعاملی دگرساز از پیشینیان با کتاب و سنت برقرار کرده است.

وی در بیشترین آثار خویش نقد تراث را دنبال نموده و موضوعات درخور توجهی را بررسی کرده است. از نظر اسلامبولی جامعه اسلامی در آغاز پیشتر از آن که به بحران سیاسی مبتلا گردد، آستن بحران فرهنگی بوده که این مهم زمینه ساز دگرسازی‌های بعدی شده، چهره نظام معرفتی اسلام را آغشته به قرائت‌های ناهمسان و ناسوی با روح اسلامی نموده است؛ از این رو هدف وی در نگاشته‌هایش علاوه بر نقد، ارائه زیرساخت‌های اصیل فرهنگ و تمدن اسلامی از منظر قرآن و پالایش میراث اسلامی از انگاره‌های سوء است. عناوین آثار چاپ شده وی خود به تنهایی بازگوی هدف وی هستند. در این مقاله به معرفی اجمالی آثار وی پرداخته ایم.

۱. الالهية والحاكمية: دراسة علمية خلال القرآن الكريم (چاپ نخست، ۲۰۰۰م، ۳۵۲ صفحه).

معناشناسی مفاهیم الوهیت، ربانیت و حاکمیت، حاکمیت الاهی و انسانی، حقیقت آیه «الرحمن علی العرش استوی»، مفهوم توحید و ایمان به روز رستاخیز و اهمیت تأثیرگذاری آن دو در نمادهای اجتماعی و اعمال تعبیدی مسلمانان، چرایی اختلاط میان مفاهیم بشری با مفاهیم ربانی در عالم سیاست و پردازش به موضوع تکفیر و ارتداد در جهان اسلام.

مخاطب و سرانجام متکلم آورده می‌گردد، ولی ترتیب معمولاً در کتاب‌های گرامر یونانی و لاتینی از متکلم شروع و به غایب ختم می‌شود (ص ۱۱).

در عربی فعل به سوم شخص مفرد آن شناخته می‌شود همچون کَتَبَ وَ ضَرَبَ، اما در گرامرهای یونانی و لاتینی اول شخص مفرد، نماینده و نمودار فعل است (ص ۱۱۱).

مشابهت در اصطلاحات و حتی شباهت امثله و شواهدی که علمای عربیت و ادبای سنسکریت آورده‌اند بسیار است که خواننده علاقه مند باید اصل کتاب را ببیند. همین قدر می‌گویم سال هاست کتابی به این پر مطلبی در حجم اندک نخوانده بودم به مؤلف دانشمند باید دست مریزاد گفت.

در این جا ممکن است آن روایت مشهور متبادر به ذهن شود که واضح علم نحو ابوالاسود دثلی است که به اشاره و هدایت حضرت علی (ع) آن کار را کرده است که دکتر مجتبائی خود این روایت را ذکر کرده است (ص ۶۵ به نقل از مقاله مرحوم جلال همائی). اتفاقاً در قصه ابوالاسود با دخترش مشابهت زیادی با داستان شاه هندی و همسرش هست (ص ۱۵۵). دختر ابوالاسود می‌گوید: ما اشد الحر؟ ابوالاسود می‌گوید: الغیظ! دختر می‌گوید: منظور من گرم‌ترین چیزها نبود، بلکه مقصودم بیان شدت گرما بود. ابوالاسود گفت پس بگو «ما اشد الحر». این قصه از طبقات النحویین نقل شده و در وفیات ابن خلکان تفاوتی دارد (ص ۱۵۶). به هر حال ابوالاسود با الهام‌گیری از امام علی بن ابی طالب نحو را پایه‌گذاری می‌نماید همچنان که برهمین به تلقین مهادوا (= شیوا) کتاب صرف و نحو موسوم به کاتره را تصنیف کرد (ص ۱۵۵).

ما عربی دانان و محققان علوم اسلامی و همچنین ادبای فارسی زبان را به مطالعه ژرف و مکرر این کتاب عزیز توصیه می‌کنیم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ر. ک: مقاله «دو کتاب درباره سبویه»، مجله نشر دانش، آذر و دی ۱۳۶۶. این مقاله در کتاب نکته‌چینی‌ها از ادب عربی از علیرضا ذکاتوی قراگزلو (طرح نو، ۱۳۸۲) ص ۳۵-۳۷ نقل شده است.
۲. ر. ک: مجله تحقیقات اسلامی، شماره ۲، ۱۳۶۶ (مقاله المنزع البدیع). این مقاله در کتاب ماجرا در ماجرا از علیرضا ذکاتوی قراگزلو (حقیقت، ۱۳۸۳) نقل شده است.

علیرضا ذکاتوی قراگزلو

فرو بستن چشم (غمض بصر)، پاک دامنی (حفظ فروج)، آشکار نمودن زینت و پوشیدن مقنعه (ضرب خمار) پرداخته است.
 ۵. علم الله و حریة الانسان.
 بحث درباره آزادی انسان و رابطه آن با علم الهی.
 ۶. الاحاد، النسخ والاجماع: دراسة نقدية لمفاهيم الاصولية.

ساختار کلی

این اثر در ۱۵۰ صفحه و زبیری در سال های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۲ میلادی با اشراف علمی اسماعیل الکردی چاپ شده است. کتاب دارای مقدمه ای از مؤلف درباره انگیزه و هدف از تألیف اثر (ص ۵-۱۶)، فهرست تفصیلی موضوعات و کتاب نامه در فرجامه (ص ۱۴۹-۱۵۴) می باشد. متن اصلی اثر در سه باب اصلی با عناوین فائده الخبر الطنی، النسخ فی القرآن، الاجماع سامان یافته است.

رویکرد مؤلف

مؤلف در این اثر به نقد سه انگاره کهن در دانش اصول فقه با رویکرد به دیدگاه های اصولیان اهل سنت پرداخته است. خبر واحد، نسخ و اجماع سه مقوله تأثیرگذار در منطق اجتهاد، هر کدام به درازای دانش اصول فقه پیشینه دارند و در هر دوره از ادوار مختلف این دانش بحث های مهمی در کارآمدی آنها در انتقال داده های تشریحی و کارکردشان در استنباط حکم از ناحیه عالمان این رشته سامان یافته، کتاب های زیادی در این باره به قلم آمده و امروزه نیز همچنان سخن از حجیت و عرصه استناد به آنها در فهم متون دینی در حوزه های علمیه تداوم دارد. شایان ذکر است که خبر واحد و نسخ در علم الحدیث و علوم قرآن نیز از جایگاه ویژه ای برخوردارند و ناگزیر محدثان و مفسران از زوایای دیگری به این مسأله ها پرداخته اند. بی شک این دو مبحث قبل از این که در اصول مطرح باشند در دو دانش مذکور مطرح بوده و شواهد تاریخی موجود در کتب حدیث و تفسیر خود گویای بر قدمت آنها در موضوعات حدیثی و تفسیری اند. اما اجماع نخستین بار به شکلی متق و علمی از سوی متکلمان اهل سنت به هدف توجیه و تصحیح مسأله خلافت خلیفه اول به کار گرفته شد، سپس در اصول فقه اهل سنت بازتأیید و به عنوان یک منبع مستقل در فرایند استنباط فقهی تلقی شد. هدف نویسنده در این کتاب واکاوی چنین مباحثی در تراث اسلامی و محک زدن صحت و سقم آنها با معیارهای اصیل قرآن و سنت

۲. تحریر العقل من النقل: و قراءة نقدية لمجموعة من احاديث البخاری و مسلم (چاپ نخست، ۲۰۰۰م، چاپ دوم، ۲۰۰۱م، ۲۷۲ص).

پژوهشی کاربردی در موضوع فقه الحدیث و قواعد نقد متن با نمونه های عینی از صحیح مسلم و بخاری. کتاب دارای مقدمه ای است زیبا و دلکش در پاسخ به پرسش ها و موضوعات ذیل در راستای بهره گیری از آنها برای نقد گزاره های متون حدیثی با اسلوبی منطقی:

فوق میان سنت و حدیث، جایگاه عقل در نقد نقل، مفهوم عصمت، آیا یهودیان پیامبر را سحر نمودند، به راستی پیامبر آیات را فراموش می کرد و دوباره به یاد می آورد، آیا رواست که پیامبر فرموده باشند سه چیز است که شوم هستند: اسب، زن و خانه، آیا صحیح مسلم و بخاری چنان قدسی اند که نقدپذیر و در خور ارزیابی نباشند؟

۳. ظاهرة النص القرآنی تاریخ و معاصرة: رد علی کتاب النص القرآنی امام اشکالیه البنية والقراءة للذكتور طیب تیزینی (چاپ اول، ۲۰۰۲م، ۱۰۶ص).

مؤلف در این اثر کتاب النص القرآنی امام اشکالیه البنية والقراءة دکتر طیب تیزینی را به نقد کشانده، اشکالات وی را پاسخ گفته است. مؤلف هدف خود را از نگارش این کتاب اثبات عملی-تحلیلی عدم تعرض به قرآن از آغاز نزول تا زمان حاضر دانسته است. برخی از گفتارهای مهم آن عبارتند از: کیفیت جمع قرآن، یکسان سازی قرائات، عدم تأثیر اختلاف قرائات در فرایند استنباط احکام از قرآن، نقد توهم وجود ناسخ و منسوخ در قرآن ...

۴. المرأة مفاهیم ینبغی ان تصحح (چاپ نخست، ۱۹۹۹م، چاپ دوم، ۲۰۰۱م، ۱۶۰ص).

وی در این اثر به موضوعات مبتلا به زنان جهان اسلام در زمینه مسائل حجاب، آداب اجتماعی، عقل زنان، سیاست و زن و چند همسری از منظر قرآن و روایات پرداخته و بیشترین نگره های نادرست موجود در این زمینه را به نقد کشانده است، برای نمونه در جایی از کتاب آورده است آیا صحیح هست که پیامبر اسلام فرموده باشد: عقل و دین زنان ناقص و دچار کاستی است، در معراج دیدم که بیشترین اهل دوزخ از زنان بودند، نماز به سه چیز باطل می شود: سگ و الاغ و زن، قومی که زن بر آنان حکومت کند رستگاری نیند. در بخش پایانی هم به تفسیر آیاتی در موضوعات مربوط به پوشش زنان و زینت آنها در قرآن همانند

صحیح است تا ضمن نقد دیدگاه تقلید نادرست از سلف در حوزه اجتهاد اهل سنت، قرآتی تازه از این سه موضوع ارائه بدهد و عدم حجیت آنها را بنمایاند.

خبر واحد

نویسنده در باب نخست به موضوعاتی چون واژه ظن در قرآن (ص ۱۹)، خبر واحد در نگره قرآن (ص ۲۱)، صحابه (ص ۲۷) و دانشیان مسلمان (ص ۲۹)، اصطلاح عقیده (ص ۳۲)، ایمان در قرآن (ص ۳۴)، کاستی و افزون پذیری ایمان (ص ۳۷)، تعریف ایمان (ص ۳۸)، خبر ظنی مفید علم نیست (ص ۴۰)، شبهات وارده بر خبر واحد و نقد آنها (ص ۴۲)، حرمت جزم در آنچه دلیل آن ظنی است (ص ۴۴) و نقد رساله البانی «حدیث الأحاد حجة بنفسه» (ص ۴۴) پرداخته، حجیت مطلق خبر واحد را در همگی عرصه‌ها نپذیرفته است.

نسخ

باب دوم که بخش مهم کتاب را تشکیل داده است شامل مباحثی چون اهمیت دیدگاه وجود نسخ در قرآن (ص ۵۵)، منشأ قول به نسخ نص قرآنی (ص ۵۶)، تعریف نسخ (ص ۶۱)، شروط نسخ نص قرآن و نادرستی التزام به آنها (ص ۶۳)، آیا نسخ قرآن ممکن است (ص ۶۸)، بررسی گونه آیاتی که ادعای نسخ درباره آنها شده است (ص ۷۵)، بررسی واژه اجتناب در قرآن (ص ۹۱)، فرق بین صیغه نهی و تحریم در قرآن (ص ۹۴)، نقد ادله قائلان به وقع نسخ در قرآن (ص ۹۷) و ... می‌باشد. عمده در این بخش به نقد نگره نسخ و وقوع نسخ در قرآن پرداخته و ساحت قرآن را از این امر پیراسته است.

اجماع

مؤلف در این بخش نخست به ارائه دو معنای لغوی اجماع پرداخته است: عزم و تصمیم بر چیزی، وی مشتقات این کلمه در آیه «فاجمعوا امرکم» (یونس، آیه ۷۱) و روایت نبوی «لا صیام لمن لم یجمع الصیام من اللیل^۲» را به همین معنا دانسته است؛ اتفاق نظر گروهی بر امری، این معنا بر هر نوع اتفاق نظر گروه درباره هر مسأله‌ای را شامل می‌شود. در بیان مفهوم اصطلاحی اجماع می‌گوید: «فهو الاتفاق علی حکم واقعة من الوقائع بانة حکم شرعی؛ اجماع اتفاق نظر در بیان حکم شرعی واقعه‌ای از رخدادهاست» (ص ۱۱۵). گویی وی این تعریف را متفق بین

اصولیان دانسته و از این رو تعریف دیگری در این باره ارائه نمی‌دهد. اختلاف اصولیان از نگاه او در این باره در واقع پاسخ به این پرسش است که اتفاق نظر چه کسانی می‌تواند دلیل شرعی برای بیان احکام باشد. پاسخ‌های گوناگون به این پرسش در نهایت به پیدایش تعاریف متنوع از اجماع شده است. وی در ادامه نه قول را متذکر می‌شود که در جملگی آنها بیان حکم شرعی قیدی برای تعریف شمرده شده است: اتفاق نظر اهل کوفه؛ اتفاق نظر صحابه (در صورتی که نص دال بر حکم را روایت نکند)؛ اتفاق نظر اهل حل و عقد؛ اتفاق نظر اهل مدینه؛ اتفاق نظر اهل بیت پیامبر (ص)؛ اتفاق نظر خلفای راشدین؛ اتفاق امت اسلامی بر حکم شرعی مسأله‌ای؛ اتفاق امت اسلامی بر بیان حکم شرعی مسأله‌ای به شکل متواتر؛ اتفاق نظر مجتهدان یک عصر در حکم شرعی امر دینی اجتهادی (ص ۱۱۵). در ادامه به تحلیل مفهوم مصدریت اجماع (ص ۱۱۶)، نقد انگاره تلقی اجماع به عنوان منبعی الهی (ص ۱۱۸)، نقد نگره امام شافعی درباره اجماع (ص ۱۲۵)، نقد اقوال گونه‌گون در چگونگی انعقاد اجماع (ص ۱۲۹)، نقد قاعده «الاصل فی الافعال التقدید» (ص ۱۳۹)، آثار مترتب بر ادعای شرعی بودن مصدریت اجماع (ص ۱۴۴) پرداخته، حجیت اجماع را در تمامی مباحث زیر سؤال برده، به عدم حجیت آن گراییده است.

شایان ذکر است جملگی آثار وی را نشر دار الاوائل دمشق نشر داده است.^۳

پی‌نوشت‌ها:

۱. برای آگاهی از رد و نقد نگره اهل سنت در خصوص اعتقاد به اجماع به عنوان یک دلیل و زمینه‌های ناصواب پیدایش تاریخی آن بنگرید: محمدعلی الحلو، *خلفاء المدرستین*، ص ۳۱ به بعد (چاپ اول، الغدیر، ۱۴۱۹ق).

۲. این حدیث در منابع اهل سنت به تکرار آمده است، بنگرید: نسائی، السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۱۷؛ ترمذی، سنن الترمذی، ج ۲، ص ۱۱۶؛ سنن الدار قطنی، دارقطنی، ج ۲، ص ۱۵۲؛ نسائی، سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۹۷؛ صحیح ابن خزيمة، ابن خزيمة، ج ۳، ص ۲۱۳؛ در منابع شیعی ر. ک: محقق حلی، المعتمد، ج ۲، ص ۶۴۶.

۳. برای آشنایی بیشتر با این انتشارات و دیدن نمای آثار چاپ شده آن به آدرس اینترنتی به نشانی <http://www.Daralawel.com> مراجعه نمایید.

اسلام و رجعت اثر عبدالوهاب فرید تنکابنی (م ۱۳۶۰ق) و دو بار به چاپ رسیده؛ صحیفه کامله سجادیه ترجمه تفسیری یا ترجمه و شرح فارسی پنجاه و چهار دعای امام زین العابدین (ع) که دارای چاپ های مکرر است؛ قرآن عظیم که ترجمه فارسی و تفسیر کوتاهی از آیات قرآن است و با کتابت طاهر خوش نویس و هم با کتابت عثمان طه به چاپ رسیده؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه، خطبه ها و نامه ها و سخنان کوتاه امیرالمؤمنین علیه السلام که ترجمه تفسیری نهج البلاغه است و با کتابت طاهر خوش نویس به صورت مکرر چاپ شده است.

با این همه، منابعی که به شرح حال این عالم معاصر پرداخته باشند بسیار اندکند؛ اکنون یادگارنامه حاضر به مناسبت مراسم بزرگداشت فیض الاسلام به چاپ رسیده، ولی متأسفانه از سالشمار زندگی علمی او نشانی نیست، کتاب شناسی احوال و آثار فیض الاسلام ارائه نشده و آثار وی معرفی نگشته اند. همچنین گونه گونی فونت ها در عنوان کتاب ها و نقل قول ها، ناوراستگی و یک دست نبودن چکیده ها و ارجاعات و کتاب نامه های پایان مقالات و اشتباه هایی که امروزه به غلطهای چاپی شهرت یافته اند در سراسر کتاب به چشم می آید؛ با این حال، معرفی اجمالی برخی از بهترین مقالات گردآمده در این مجموعه، خالی از لطف نیست:

بخش اول: زندگی و آثار

«زندگانی و مراتب علمی مرحوم فیض الاسلام»، نوشته ناصرالدین انصاری. پس از بیان اجمالی از زندگی و فعالیت های علمی فیض الاسلام به ویژگی های اخلاقی و باطنی او اشاره کرده و ساده زیستی را یکی از خصلت های او برشمرده است (یادگارنامه فیض الاسلام، ص ۱۱-۳۰).

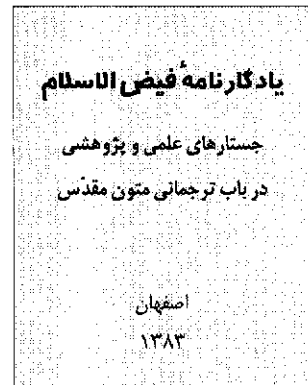
«معرفی و نقد ترجمه تفسیری سید علی نقی فیض الاسلام از قرآن کریم»، نوشته محمدعلی کوشا. ترجمه فیض الاسلام از قرآن، یکی از ترجمه های موفق پیش از سال ۵۷ است و از جهت دقت و انطباق با متن و رعایت نکات نحوی در شمار کارهای ستودنی به شمار می آید. از طرفی نقاط ضعف آن در به کارگیری کلمات مترادف به صورت گسترده و خطاهای بلاغی و ادبی است که در نوزده مورد نمایانده شده است (ص ۳۱-۶۴).

«جستاری درباره ترجمه فیض الاسلام از نهج البلاغه»، نوشته احمد شه دادی. فیض الاسلام در ترجمه فارسی نهج البلاغه از ترجمه صرف به تفسیر می رسد و با کوشش در انتقال معانی، دوری از ترجمه واژه به واژه، گذشته را به آینده پیوند می زند و آموزه های شیعی را رواج می دهد (ص ۶۵-۹۸).

بخش دوم: مقالات

«تأثیر پیش فرض ها در فرآیند ترجمه متون مقدّس»، نوشته

یادگارنامه فیض الاسلام: جستارهای علمی و پژوهشی در باب ترجمانی متون مقدّس، به کوشش دانشگاه آزاد اسلامی واحد خمینی شهر و مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیّه اصفهان [با مقدمه ای از محمدحسین ایران دوست]، چاپ اول، دانشگاه آزاد خمینی شهر، اصفهان، بهار ۱۳۸۳ ش [۱۳۶] ص، وزیری، مصور، نمایه، ۳۰۰۰ نسخه.



سید علی نقی بن محمد بن مهدی حسینی دیباجی مشهور به فیض الاسلام اصفهانی به سال ۱۲۸۴ ش در خمینی شهر اصفهان به دنیا آمد و در ۲۴ / ۲ / ۱۳۶۴ ش مطابق با ۱۴۰۵ ق در تهران چشم از جهان فرو بست و در بهشت زهرا (س) به خاک سپرده شد. وی صاحب اجازاتی از مراجع و بزرگان معاصر بود، از جمله اجازه اجتهاد از سیدابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵ ق) به تاریخ رجب ۱۳۵۲ ق، اجازه اجتهاد از محمدکاظم شیرازی (م ۱۳۶۷ ق) به تاریخ رجب ۱۳۵۲ ق، اجازه اجتهاد از آقا ضیاءالدین عراقی (م ۱۳۶۱ ق)، اجازه روایت از شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ ق) به تاریخ شوال ۱۳۵۶ ق، اجازه روایت از شیخ علی اکبر نهاوندی (م ۱۳۶۹ ق) به تاریخ صفر ۱۳۵۵ ق.

این عالم فرزانه، صاحب آثاری گرانسنگ است: اشارات الرضویه؛ الافاضات الغرویة فی اصول الفقهیة که در هنگام سکونت در نجف اشرف تألیف شده؛ بنادر البحار که تلخیص بحار الانوار علامه محمدباقر مجلسی است؛ پاسخ نامه از گلی رساله ای است در اثبات رجعت که در پاسخ نامه عیسی از گلی شمیرانی تهرانی، که به زبان ساده و فارسی نگاشته آمده و به چاپ رسیده است؛ ترجمه خاتون دو سرا سیدتنا المعصومه زینب الكبرى ارواح العالمین لتراب اقدمها الفداء یا احوالات حضرت زینب کبری سلام الله علیها که تاریخ زندگی حضرت زینب (س) به زبان فارسی است و چندین بار چاپ شده؛ ترجمه صحیفه علویّه؛ الثقلان فی تفسیر القرآن که تفسیر سوره مبارکه فاتحه الکتاب است؛ چراغ راه؛ ره بر گم شدگان فی اثبات الرجعة که ردیه ای است به زبان فارسی در برابر کتاب

ابتکار و خلاقیت مترجمان و توجه به اسلوب ظاهری و محتوایی آن متون، ضروری‌ترین معیار به شمار می‌رود (ص ۴۰۷-۴۲۸). «فهرست نگاری ترجمه‌های قرآن کریم و دیگر متون مقدّس»، نوشته‌ی علی صدرایی‌نیا. بررسی و ذکر مقالات و کتاب‌شناسی‌هایی که به معرفی ترجمه‌های فارسی متون مقدّس پرداخته‌اند (ص ۴۲۹-۴۶۲).

«نمایه‌سازی ترجمه و تفسیر متون دینی»، نوشته‌ی محمد مرادی. پس از بیان اهمیت و ضرورت نمایه‌سازی به پژوهشی در اسلوب کار معجم‌سازی پرداخته و با بررسی هشت اثر که متون مقدّس را فهرست‌نگاری کرده‌اند خواننده را با تلاش‌های انجام یافته در این زمینه آشنا می‌کند (ص ۴۶۳-۵۰۸).

«حقوق معنوی و متون مقدّس»، نوشته‌ی مهدی مهریزی. سرقت‌های ادبی و نابسامانی در امر حقوق مترجم و تضييع حقوق معنوی تلاشگران در این زمینه، مبحث اصلی این مقاله است (ص ۵۰۹-۵۲۴).

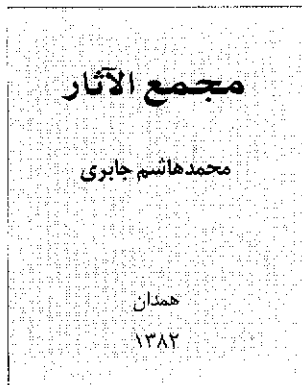
«تفسیر و ترجمه منظوم قرآن کریم». نمونه‌هایی از سروده‌های شاعران در ترجمه‌های منظوم قرآن مجید را آورده است. این مقاله عیناً در پایان چاپ جدید تفسیر صفی درج شده و به همین خاطر از توصیف آن می‌پرهیزیم (ص ۵۲۵-۵۷۴).

«تحول تاریخی ترجمه متون دینی: عوامل و زمینه‌های تاریخی و علمی»، نوشته‌ی محمد نوری. جستجو در عوامل رویکرد ایرانیان به پژوهش در متون دینی و کاوش در زمینه‌های رونق و رواج کتب مقدّس (ص ۵۷۵-۶۲۲).

«واژه‌گزینی در ترجمه متون مقدّس به ویژه قرآن مجید»، نوشته‌ی غلام‌علی همایی. مروری بر نحوه معنا نمودن مفردات قرآن و بررسی فرهنگ‌های واژه‌شناس از دیرباز تاکنون (ص ۶۲۳-۶۵۴).

*

مجمع الآثار، محمد هاشم جابری، میهن نو، همدان، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش، ۳۱۶ ص، وزیری.



کتاب مجمع الآثار را که می‌گشایم هنوز چند صفحه‌ای جلو نرفته و به متن کتاب نرسیده، با غلطهای مشهود و مایوس

حسن اسلامی. برخی از مترجمان کتب مقدّس با وجود دارا بودن صلاحیت‌های لازم، ترجمه‌هایی را پدید آورده‌اند که با متن اصلی، تفاوت‌های بسیار دارد، ولی ناشی از ناتوانی علمی یا قصد و غرض و بی‌اخلاقی مترجمان نیست و این پدیده را باید با در نظر گرفتن پیشفرض‌های کلامی موجود در ذهن این مترجمان توجیه کرد (ص ۹۹-۱۵۰).

«دیدگاه‌های فقهی درباره ترجمه قرآن کریم»، نوشته‌ی محمدعلی ایازی. فقیهان شیعی در جواز ترجمه قرآن کریم تردید نداشته، اما تلاوت ترجمه را در نماز، جایز ندانسته‌اند. عده‌ای نیز گفته‌اند که ترجمه چنین کتابی ناممکن یا حتی خلاف فلسفه عربی بودن قرآن است (ص ۱۵۱-۱۸۶).

«گزینش متن مقدّس برای ترجمه و لوازم کتاب‌شناختی و نسخه‌شناختی آن». پژوهشی است درباره توجه و رویکرد مترجمان به امر تصحیح و گزینش متون مقدّس و بررسی نمونه‌هایی از ترجمه‌های فارسی ذبیح‌البلاغه و شناخت نسخه‌هایی که مترجمان در ترجمه خویش بر آنها اعتماد کرده‌اند (ص ۱۸۷-۲۰۸).

«دخالت عنصر تفسیر در ترجمه کتب مقدّس»، نوشته‌ی بهاء‌الدین خرم‌شاهی. مترجمان در امر بازگردانی متون مقدّس به دلایل بسیاری از جمله تفاوت فرهنگی زبان‌ها و تفاوت در ساختار و تعبیرات بلاغی دو زبان مبدأ و مقصد از دخالت دادن عنصر تفسیر در ترجمه خود ناگزیرند، به ویژه آن‌که اگر توجه و تمرکز خویش را از صورت به پیام تغییر دهند (ص ۲۰۹-۲۷۰).

«روش‌ها و سبک‌های ترجمه‌های متون مقدّس با تأکید بر ترجمه قرآن»، نوشته‌ی محمدعلی رضایی اصفهانی. ترجمه‌ها را می‌توان از دیدگاه‌هایی همچون هدف مترجم، مخاطبان، زبان ترجمه، وجود یا نبود اضافات مورد نگرش قرار داد و در سه بخش تحت اللفظی، جمله به جمله و ترجمه آزاد جای داد (ص ۲۷۱-۳۰۴).

«تاریخ ترجمه قرآن در آسیا»، نوشته‌ی علی رفیعی علامرودستی. شناخت ترجمه‌های گوناگون قرآن از دیرباز تاکنون و بیان آماری و ذکر ویژگی‌های کتاب‌شناختی ترجمه‌های چاپی و خطی قرآن (ص ۳۰۵-۳۸۸).

«تأثیر فقاقت در ترجمه متون مقدّس»، نوشته‌ی محمدعلی سلطانی. هر دانشی می‌تواند به گونه‌ای با متن مقدّس به داد و ستد پردازد، از جمله بررسی برخی از نمونه‌های تأثیر دانش فقهی در ترجمه آیات قرآن موضوع دخالت فقه در ترجمه و تفسیر متون مقدّس را آشکارتر می‌کند (ص ۳۸۹-۴۰۶).

«راهنمای ترجمه موثق کتب مقدّس؛ دستورنامه و اتیکان»، ترجمه احمد شه‌دادی. تأکید اصلی نهاد روحانیان مسیحی در ترجمه متون مقدّس بر نگاه صادقانه است، نه نگاه شخصی و حتی

- کننده‌ای رو به روی می‌شوم :
۱. «الکتاب مجمع الآثار» (روی جلد و صفحه عنوان).
 ۲. «المؤلف محمد ابن محمد هاشم الجابری» (روی جلد و صفحه عنوان).
 ۳. «الطبعة الاولى الربيع الاول ۱۴۲۴ هجرى ق» (روی جلد و صفحه عنوان).
 ۴. مجمع الآثار من اعتنا الاطهار (در برگه فهرست نویسی پیش از انتشار و شناسنامه).
 ۵. صفحات، شماره نخورده‌اند.
 ۶. فاصله سطرها بسیار زیاد و در هر صفحه، ده سطر مطلب نگاشته شده است.
 ۷. حروف و کلمات در صفحات گوناگون هریک به صورتی است ویژه همان صفحه و اندازه‌ها مرتب تغییر کرده است.
 ۸. مؤلف خواسته است تا کتاب خویش را به زبان عربی بنویسد، ولی به دلیل تسلط نداشتن بر این زبان، ساده‌ترین کلمات را غلط نوشته و جا به جا از اشعار فارسی استفاده کرده است؛ ظاهراً عربی نوشتن این دست نویسندگان را باید از آن جهت دانست که گمان می‌کنند عربی نوشتن، نوعی امتیاز به شمار می‌رود یا دست کم از ترجمه احادیث و روایات که بخش اعظم گردآورده آنان را تشکیل می‌دهد معاف می‌شوند.
- نمی‌دانم در این گرانی هزینه چاپ و کمبود و نبود کاغذ، چاپ این چنین کتابی با تیراژ پنج هزار نسخه را باید چه نامید.
- ولی می‌دانم که بعضی از ما مذهبی‌ها عادت کرده‌ایم در این چنین مواردی از زیر بار نقد کردن بگریزیم تا مثلاً یک روزی هم از نقد شدن نجات یابیم. برای چه، برای این که کتاب درباره امامان معصوم نگاشته شده، به احترام آنان حرفی نزیند و ...
- پس با این وصف و با اوضاع کنونی نشر نباید شگفت زده بود که چرا مجمع الآثار روانه بازار کتاب می‌شود، ولی نقدی کوتاه نیز بر آن نوشته نمی‌شود، علت‌ها در وجود خودمان است :
۱. چنین چیزهایی را نمی‌توان کتاب نامید، تا چه رسد به آن که بر آنها نقد نوشت.
 ۲. توزیع: بخش نارسا و مشکلات توزیع، یکی از مهمترین این دلایل است، کتاب تا از صحافی بیرون بیاید و وارد چرخه مافیایی توزیع شود و از شهری به شهر دیگر برسد سال‌ها می‌گذرد؛ منتقدان نیز رغبت چندانی به نقدنویسی بر کتابی که تاریخش گذشته ندارند، به سه دلیل :
- الف) از کجا معلوم که در همین فاصله چاپ کتاب و رؤیت آن، ویرایش دوم کتاب منتشر نشده باشد و مطالبی که اینان در صدد تذکر آن برآمده‌اند اصلاح و اعمال نشده باشد.
- ب) مجلاتی که متولی کار انتشار نقد کتابند تنها به چاپ نقد کتاب‌های تازه اقدام می‌کنند.
- پ) تا کتاب، مطالعه و بررسی گردد، نقد نوشته شود، در مجله بحث شود و جایی برای آن در شماره‌های آینده باز گردد و مجله به چاپ برسد، آن قدر زمان از چاپ کتاب گذشته که چاپ‌های بعدی کتاب نیز به بازار آمده و منتقد، شماتت می‌شود که چرا زودتر تذکر ندادی.
۳. اشکال عمده معرفتی و اطلاع‌رسانی، حتی در نهادهای معتبری همانند خانه کتاب و کتابخانه ملی که گاهی کتابی انتشار نیافته را معرفی کرده و گاه کتابی که پیشتر منتشر شده و چه بسا همانها نیز معرفی کرده‌اند، دوباره به عنوان کتابی جدید می‌نمایانند و یا حتی آن را در دست انتشار و در شمار کتاب‌هایی که چند ماه بعد انتشار خواهد یافت می‌آورند (از جمله بنگرید به ستون ثانیه آخر در هفته نامه کتاب هفته).
 ۴. اعتقاد عمومی جامعه بر این که نفس انتشار کتاب، هر چند با اغلاط فاحش، خوب است و نباید به نویسندگان ایرادهای زیاد گرفت.
- این مورد، گویا از قدیم هم، جزء ویژگی‌های فکر ایرانی بوده است و به همین خاطر در کتیبه‌های تخت جمشید و لوحه‌های مسجد جامع اصفهان به غلط‌های کتابتی برمی‌خوریم.
- حتماً در آن زمان نیز گفته‌اند: اصل کار، نوشتن و حکاکی این کتیبه است و دیگران و باسوادترها هم به علت همین تفکر باطل، جرأت تذکر و اصلاح را نداشته‌اند، چون که به ملاغتی بودن متهم می‌شده‌اند و به همین خاطر، امروزه این اغلاط، پیش روی باستان‌شناسان قرار دارد و معلوم نیست که چه چیزها درباره فرهنگ قوم ایرانی می‌گویند.
- عجیب است که ما اشتباه در گفتار را مثلاً در یک تئاتر یا برنامه تلویزیونی بر نمی‌تابیم و بارها و بارها تذکر می‌دهیم، اما از غلط چاپی و بالاتر از آن، اغلاط محتوایی رد می‌شویم.
۵. تعریف نشدن غلط چاپی و مطبعی برای فارسی‌زبانان مثلاً اگر بیت اللحم را بیت اللهم می‌نویسند آیا این را باید غلط چاپی به حساب آورد. در حالی که ممکن نیست در حروف چینی کتاب، چنین پیش آید، از آن جا که ح و ه دور از هم و در دست نوشته نیز این دو حرف، هیچ‌گاه مانند یکدیگر نگاشته نمی‌آیند و فعل‌های مثبت و منفی که به کلی معنارادگرگون می‌کنند و خواننده به آسانی منظور اصلی را در نمی‌یابد، حتی در بدیهیات چون گمان می‌برد که نکند نویسنده، نظر شادای را ارائه داده است. دگرگون کردن و خنده دار شدن جملات، بی‌اعتمادی

روسی آن را با مقابله چند نسخه تصحیح کرد و چندین بار در ایران به صورت افست به چاپ رسید.

چون ضرورت تصحیح مجدد این متن احساس می شد آقای دکتر محمود عابدی با فراهم آوردن نسخه های کمیاب به تصحیح آن همت گمارد و آن را با مقدمه ای نسبتاً مفصل و تعلیقات و توضیحات و فهرس فنی منتشر کرد.

ایشان در مقدمه هفتاد صفحه ای خویش درباره شرح حال مؤلف، اساتید و آثار دیگر وی و همچنین درباره کتاب های متصوفه که قبل از کشف المحجوب و پس از آن نگارش یافته سخن رانده است، کتاب هایی چون اللمع فی التصوف ابونصر سراج طوسی، طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمن سلمی، رساله قشیریه ابوالقاسم قشیری، تذکره الاولیاء عطار نیشابوری و فصل الخطاب خواجه پارسا. بخش بعدی مقدمه مصحح در خصوص کشف المحجوب و ویژگی های اثر آن و نیز حواشی، ترجمه ها و چاپ های این کتاب و معرفی نسخه های این اثر و نسخی که در تصحیح از آنها استفاده شده و همچنین روش تصحیح کتاب است.

اما فهرست مطالب متن کشف المحجوب عبارتند از: باب اثبات العلم، باب الفقر، باب التصوف، باب لبس الموقعات، باب اختلافهم فی الفقر والصفوة، باب الملامه، باب فی ذکر ائمتهم من الصحابه والتابعین و متابعیهم، باب فی ذکر ائمتهم من اهل البيت [ع]، باب ذکر اهل الصفه، باب فی ذکر ائمتهم من التابعین، باب فی ذکر ائمتهم من المتأخرین، باب فی ذکر رجال الصوفیه من المتأخرین علی الاختصار من اهل البلدان، باب فی فرق فرقه مذهبیه و آیتهم و مقاماتهم و حکایاتهم، کشف الحجاب فی ... بیان ابواب حقایق و معاملات اهل تصوف ...

از ص ۶۱۱ به بعد کتاب کشف المحجوب، تعلیقات و توضیحات افزوده مصحح محترم کتاب است و در انتها نیز فهرست آیات، احادیث، اقوال مشایخ، دعاها و جمله های دعایی، ترکیبات عربی، اشعار عربی، داستان ها، مثل ها، سخنان مؤلف درباره خود، اصطلاحات و لغات و ترکیبات، ملل و نحل، راه های تعلیقات، اشخاص، کتاب ها، جای ها و مآخذ مقدمه و تعلیقات آمده است. در این جا بخشی از باب «فی ذکر ائمتهم من اهل البيت» جهت آشنایی بیشتر خوانندگان محترم ذکر می شود:

و منهم: حجت بر اهل معاملات و برهان ارباب مشاهدت، امام اولاد نبی و گزیده نسل علی، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، کرّم الله

کامل خواننده به تمام مطالب کتاب به ویژه در یک پژوهش جدی برای ارجاع دادن به آن.

تازه قبل از چاپ، علاوه بر ویراستار و نمونه خوان، حتماً نویسنده یک دور دیده و همین دور ماندن از چشم او مهم است و مورد ایراد؛ تازه وقتی تذکر می دهی چند غلط موجود در همان مقاله نقد و تذکر آمیز چاپ شده در مجله را به رخت می کشند، با این که در آن جا دیگر غلط چاپی بر عهده نویسنده نیست و بر عهده دست اندرکاران مجله است و دقت یک نشریه نیز به مراتب از کتاب کمتر.

نکته جالب توجه این که البته کتاب حاضر از هر گونه غلط چاپی مبرا است یعنی کل کتاب با دست خط آقای سید مجتبی صباح حسینی نگاشته شده و از روی آن افست کرده اند، درست مثل همین صد سال پیش، یک نفر بانی برای چاپ کتابی درباره ائمه پیدا شده، یک نفر کاتب آن را با خط تحریری به صورتی نوشته که قطر کتاب زیاد شود و کمتر از پول خیرات شده نباشد، عکس مؤلف را در ابتدای کتاب مونتاژ کرده و به چاپ سپرده اند.

محمدرضا زاهدوش

کشف المحجوب، علی بن عثمان هجویری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، سروش (انتشارات صدا و سیما)، تهران، ۱۳۸۳، چاپ اول.



کشف المحجوب علی بن عثمان هجویری (م ۴۶۵ق) از نخستین متون صوفیانه به زبان فارسی است که مشتمل بر شرح بسیاری از اصول تصوّف و آیین ها و آداب صوفیان و شرح حال برخی از بزرگان اهل حقیقت و طریقت است و این اثر از منابع دست اول به شمار می آید.

نسخه های متعددی از کشف المحجوب به طور پراکنده در جهان وجود دارد و از گذشته تاکنون به صورت های گوناگون منتشر و حتی ترجمه شده است. یک قرن پیش ژوکوفسکی

بخش اول با کلیاتی در باب ضرورت و اهمیت بحث و شیوه بحث و تحقیق آغاز می شود و با فصل اول بنیاد می گیرد. مؤلف فصل اول را به وجوه و اژده شناختی و نحوی آیه اختصاص می دهد، درباره الفاظی چون الله، نور، مشکوه، سموات، ارض و مثل به بحث می پردازد و جمله هایی را که از لحاظ نحوی ذو وجوهند برمی شمرد، مثلاً درباره جمله یوقد من شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه می نویسد: «قول نخست: جمله محلاً مرفوع است، بنابراین که خبر دوم برای مصباح باشد. بدین ترتیب که فی زجاجه خبر اول برای المصباح بوده و جمله الازجاجه کانه کوب دری جمله معترضه تفسیریه است و جمله یوقد من شجره الخ خبر دوم المصباح خواهد بود. قول دوم: محلاً مرفوع است، زیرا صفت دوم برای کوب به شمار می آید.

قول سوم: محلاً منصوب است، بنابراین که حال برای کوب تلقی می شود و ذوالحال بودن کوب هم بلا مانع است، زیرا با وجود نکره بودن از آن جا که منعوت دری واقع شد، پس نکره مختصه به شمار می رود و می تواند ذوالحال باشد» (تفسیر کلامی - عرفانی آیه نور، ص ۴۵). وی در فصل دوم از دید بیانی به قرآن می نگرد و گوشزد می کند نه فقط تشبیه و مجاز و استعاره و تمثیل به کلام زیبایی و دلنشینی می بخشند بلکه درونمایه کلام را برای مخاطب بهتر مصور می سازند و آن را برای وی فهم پذیر می کنند، بعد سخن را به وجود تشبیه مؤکد و مرسل و تسیغ و طباق و تنکیر در آیه نور می کشاند.

نویسنده بخش دوم را با این مقدمه شروع می کند که آیه نور از نور بودن خداوند خبر می دهد و بعد نحوه نورانیت باری تعالی را شرح می دهد و در فصل اول به اقوال و آرای نظر می اندازد که در باب صدر این آیه میان اهل کلام رواج دارد:

مشبیه و مجسمه: کلمه نور را دال بر رأی و نظر خویش گرفته اند که خداوند جسمانی است و در برخی موارد به مخلوق شبیه می باشد.

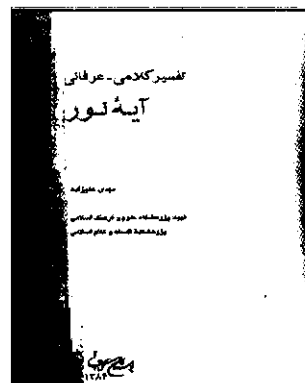
- جهیمیه و معطله: ایشان معتقد بودند فقط اسماء و صفاتی را به خداوند باید نسبت داد که نتوان آن را به مخلوق منسوب کرد، در ضمن فکر و دریافت آدمی بسیار کم شأن تر از این است که بتواند عمق آنها را دریابد، بنابراین باید سکوت کرد، از جمله گفته اند واژه نور را نباید وسیله خطاب خداوند ساخت.

- طبیعت گرایان: این گروه اهتمام دارند قوانین حاکم بر طبیعت را از آیات قرآنی استنباط کنند، از جمله درباره آیه نور گفته اند که کلمه نور به جریان الکتریسته یا شکافتن اتم اشاره دارد. نویسنده در نقد رأی و نظر این گروه می نویسد که جنبه رهنمونی و

وجه و رضی عنهم. و نیز گویند کنیت وی ابو عبدالله بود و به لقب وی را باقر خواندندی. مخصوص بود وی به دقائق علوم و به لطایف اشارات اندر کتاب خدای عزوجل. وی را کرامات مشهور بود و آیات ازهر و براهین انور. و گویند ملکی وقتی قصد هلاک وی کرد. کس فرستاد بدو. چون به نزدیک وی اندر آمد از وی عذر خواست و هدیه داد و به نیکویی باز گرداند. گفتند: ایها الملک قصد هلاک وی داشتی، تو را با وی دیگرگونه دیدیم، حال چه بود؟ گفت: چون وی به نزدیک من اندر آمد، دو شیر دیدم یکی بر راست و یکی بر چپ وی و مرا می گفتند که اگر تو بدو قصد کنی ما تو را هلاک کنیم. و از وی روایت آرند که وی گفت اندر تفسیر کلام خدای عزوجل «فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله» (۲۵۶، آیه البقره) قال: من شغلک عن مطالعه الحق فهو طاغوتک. باز دارنده تو از مطالعت حق طاغوت تو است. نگر به چه چیز محجوبی، بدان چیز باز مانده ای و آن حجاب تو است. به ترک آن حجاب بگویی تا به کشف اندررسی و محجوب ممنوع باشد و ممنوع را نباید که دعوی قربت کند و

محمود نظری

تفسیر کلامی - عرفانی آیه نور، مهدی عزیزاده، چاپ اول، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۴، ۲۷۲ ص، رقعی.



اهمیت والای آیه نور در شناخت خداوند و جایگاه عظیم انسان در دین و دشواری فهم نمادهای این آیه مؤلف را برانگیخت به تحقیق و تفحصی سزاوار درباره آن پردازد و نتیجه سعی خویش را در دو بخش بگنجاند، بخش اول از دو فصل تشکیل یافته و بخش دوم از چهار فصل. حال جهت آشنایی بیشتر خواننده مطالب این اثر را چکیده وار ارائه می دهیم.

هدایت قرآن بسیار قوی تر است و نایست همه هم و غم مفسر صرف این گردد که فلان آیه به کدام قانون طبیعی اشاره دارد.

اهل حدیث و سلفیه: این دسته بر این رأیند که همه صفات و اسمایی را که احادیث به آنها اشاره دارند باید پذیرفت و به ظاهر آنها بسنده نمود و بر پایه این نظر چهار گروه را از زمره اهل باطل دانسته اند: اهل تجهیل، اهل تعطیل، اهل تجسیم و تشبیه، اهل تأویل. و درباره آیه نور گفته اند «محال است که خدای تعالی خود را نور بنامد و حال آن که هیچ نوری برای وی نباشد و صفت نور برای حضرتش ثابت نباشد» (همان، ص ۹۶).

نویسنده رهیافت این جماعت را به نقد می گیرد و می نویسد اندیشه های کلامی ایشان «فقط با مختصات فکری گروهی اندک از اهل حدیث و حنابلة افراطی انطباق داشت، کسانی که در تحفظ بر ظواهر الفاظ آیات العقاید و احادیث اعتقادی زیاده روی می کردند و از این رو به حمقای مجسمه و اراذل حشویه شهره و منفور محافل علمی و علمای بلاد بودند» (همان، ص ۹۷).

مؤلف با پشت سر نهادن این آرا جهت تکمیل بحث از دوازده قول و نظریه ای یاد می کند که مفسران درباره آیه گفته اند، عده ای بر این نظرند که نور کنایه از مدبر بودن خداوند است و عده ای بر این عقیده که نور سمبل عدل خداوندی است و ... اما در فصل دوم خواننده را به این مطلب توجه می دهد که واژه «نور» از پشتوانه عالی و والای دینی برخوردار است و هم وحی الهی و هم احادیث از خدا به آن یاد کرده اند و بعد از طبقه بندی مصادیق نور می نویسد: این جرم تابان، قوه ابصار، خرد، حکمت، خدا. در پی می نویسد مصداق واقعی نور حضرت خداوندی است که همه چیز از وجود او وجود یافته و «هر چه در هستی بروز و نمود و تحقق می یابد پرتوی از انوار اشراق اوست» (همان، ص ۱۲۱).

فصل سوم با دو عنوان «تفسیر ظاهری تمثیل» و تفسیر باطنی آیه کریمه نور شکل گرفته است. نویسنده ذیل عنوان اول از چهار قول یاد می کند که مفسران صدر نخست طرح کرده اند: مقصود، وصف نور معرفت و ایمان است؛ مقصود، وصف نور مؤمن است؛ مقصود، وصف نور قرآن است؛ مقصود، وصف نور رسول اکرم است. و ذیل عنوان دوم پس از اشاره به این اعتقاد که همه آیات قرآنی باطنی دارند و به ظاهر آنها بسنده نباید کرد به دو تفسیر آفاقی و انفسی ای اشاره می کند که در باب این آیات مطرحند و از تقریرهایی نام می برد که زیر این دو نوع تفسیر آمده است. وی تقریرهای آفاقی را تحت این دو قسم گنجانده: آیه نور، نماد مراتب عالم وجود؛ آیه نور، نماد مراتب ظهورات حق یا نماد تنزلات الهی در عوالم امکانی. بعد به چهار تقریر

انفسی ای می پردازد که اهل شناخت از این آیه ارائه داده اند، در تقریر چهارم می نویسد که برخی از ایشان معتقدند مشکوه کنایه از عقل هیولانی است و برای پذیرش انوار عقلیه مستعد است و الزجاجة عقل بالملکه که «پس از انتقاش به صور جزئیة حسیه کم کم برای پذیرش مفاهیم کلیه و نظریات آمادگی می یابد» و نار همان عقل فعال است و ...

نگارنده در فصل چهارم می نویسد رهیافت عرفانی دقیق ترین رهیافت به تأویل نمادها آیه نور است و در بیان این رویکرد اهتمام می ورزد از برداشته ها و گفته های امام خمینی بیشتر رهنمود بگیرد. وی پس از برشمردن سه مرتبه از وجود (وجود صرف بحت حق، وجود عام کلی، وجود خاص جزئی) و بحث و نظری در باب وجود مطلق حق به این حقیقت می پردازد که تعبیر از وجود خداوند به نور در روایات سابقه دارد و آن را به مقام مشیت باید تأویل کرد که به سخن امام خمینی «مشیت از بعد نخست با حضرت غیبت یعنی فیض اقدس در ارتباط است که در آن مقام، هیچ نمودی ندارد و از بعد دوم، نمود همه کاینات بلکه خود کاینات است، در آغاز و انجام و در ظهور و بطون ... بنابراین او چیزی جز نمودگاری ذات احدی در کالبد ممکنات - آن هم به اندازه ظرفیت هر یک - و نیز جلوه سمرمدی در آبگینه کاینات - آن هم به مقدار شفافیت و قدرت بازتابش آنها - نیست» (همان، ص ۱۶۴). بعد به مناسبت از سنخیت نداشتن وجود خداوندی با حسیض نشینان امکانی سخن می راند و این که باید موجودی باشد تا «رحمت وجود را از عین الحیات همیشه جوشان آن برگیرد و برای جهانیان به ارمغان آرد» (همان، ص ۱۷۱) و این موجود جز انسان کامل نیست. سپس همگام با تنزلات وجود در قوس نزول از صقع وجوبی تا عوالم امکانی به تشریح آفاقی آیه نور دست می یازد و با ورود به صقع نفس آدمی به تطبیق انفسی مدلول آیه می پردازد.

اما در نقد باید گفت بهتر بود نگارنده در باب تفسیر آفاقی و انفسی (ص ۱۳۸ به بعد) توضیح بیشتری می داد، دیگر آن که مقدمه (ص ۱۳۲) را نباید جزء تفسیر باطن برمی شمارد، چون راهبردی ویژه به تفسیر نیست و فقط حکایت از این واقع دارد که قرآن ظاهر و باطنی دارد، دیگر آن که طبق چه اصولی سخنان مفسران صدر نخست را تحت «تفسیر ظاهری تمثیل» آورده (ص ۱۲۵)، دیگر آن که چرا در چینش کلمات دقت نشده، تا حدی که کلمه «وجود» تیتتر جلوه می کند، حال آن که درون جمله قبل است (ص ۱۶۲).